

شرح کن عرف دیده و رشونده و از بالا نگاه کند و بلند و بزرگ و بزرگوار و با جلال و بزرگواری
اعلیٰ زمین و مشارف الشام و بی است چند در زمین تربت ترکیش نام که شیر شرفی لغز
منسوب است بدان و بالف و غیره شرف و غیره است در شرف داده شده **شعوب** یعنی در همه
و بچه و دیوانه و غیره است **معرف** بالف و لک جزئی کرد و همچنین در سایر کلمات جمع کرده و شرف
بیش از این است تا کما در جنگ مصاحبت جمع **معرف** شرف کرد کما **مصنف** بکار نون تفضیف
کنند و بالف نون کتاب **مصاعف** و در زبان کرده شده و افزون کرده شده **مصیف** همان
گفته و میل شده و نسبت کنده **معرف** بالف و لک جزئی در دفتر تا علم و بالف ای بی کرم
دم او سپید باشد یا سیاه و دیگر اعضا بزرگ و دیگر کوه سبزی که در دم او سیاه آید
و دیگر اعضا سپید **مصاف** جای که در طواف **مطرف** ای در ظرف گذاشته شود
معارف آشنایان **معرف** بالف و کسر را است و شناسه و تعرفت کنده و تعرفه را
شناخته شده و تعرفت کرده شده **معارف** یعنی کسر را و معقولات آلات ابو حنون ریاض
و طرائف **مخاف** بالف و نشد بدان باز داشته شده از حرام و بر میترسند شده و همچنین فاض
عشوه کرده شده **مخوف** شناسنده حق و قبول کننده آن **مخوف** یعنی بچه و سبک
بردارنده **مکوف** باز داشته شده و نامشناخت **مخوف** آنکه بر او سبده باشد و مادر از او با مادر
عرب و پدرش عرب **مخوف** که گفته جزئی **مخاف** چا در بی جمع **مخوف** منظره
مخیف بلند و زیاد **مخاف** بلکه شفا مرغ و مانت صفت جزئی که زور یا پسران
بی آرنه و از کوشن مانی گویند **مخلف** بالف و نموده و مستغفط الوادی که در سن کاه در
خانه **مخف** یعنی نیم و حد و نیم راه و با لک شمشک شام صفت جمع و بالف و کسر و اول و دوم
و نشد و او رتبه **مخالف** بالف و سبک و همه که کرب تن و فواریج بکار کردن از
کرب تن چنانکه گویان را سوره و کینج چشم که بطرف بینی باشد **مخفی** مایع و مسکون غده
کینج چشم که بفرطرف بینی باشد **مخفی** صفت کرم **مصدق** صدقه ستاننده و صدقه
تعلق

معرفت جمع معرفت
بین مملد و الا بجموعی
اکت سرد و غیره چنان از لغت
و در قاموس گفته معترف
ملاهی ماله و غیره و غیره
جمع معرفت یا معرفت برون
منبره کتبه را

مخفی بالف و کما میدان و نیست کردن و سوزانیدن و سوزختن که با چیزی
و سخت کرم شدن و برکت برود **واقف** بالف و آخرش با مایه شب آخر ماه و برکت است
بیز آمده **مخفی** بخان بزرگ و دیار یک دم کرده **مخرف** بالف و از کرباس
در هم بچند و کسی زنده **مخاف** تخفیف ذوال حسنه و چشم نگاه داشتن و از زود
و میشد بدان آنکه مخلص نباشد در محبت **مخف** آیین بزرگ آب و آیینی در موی
طع و قوض **مخفی** یا سینه آب **مخف** بالف و شوره بکار کردن در بیک دودست بوی کفش
و سرد و کینج کمان و غیره و یا کمان و موی از پوست با ز کردن و برودن شدن از وقت
و با لک و غیره استوار مرقه باره از ان با و آفین کورگشت و یا از بی او **مخف** بالف
ببرودن که شستن و تراشیدن **مخاف** از زمین مروان و نموده و کمان بینی و نازانانه زنده
مخاف بالف و نشد بیدر جمع **مخفی** بالف و نشد جای یکم کردن و بکار یکم کنده **مخفی**
بالکسرت و بالف و نشد نیز آمده و بالف و کسرت نیز بر روی کتبه مرفق و کاری که از ان فایده
حاصل شود و در ان خانه که از ان آب باران برود **مخف** برون مخطوب
بالوده و صفت کرده چنانکه اصلا دروغش بود از غایت صافی **مخاف** آنکه نزدیک
بلوغ رسیده باشد **مخف** بالف و جامه در میان و باره کردن و بیحال از رفتن مرغ یا
لغز و کسرت یا با نامی جامه دریده خرقة واحد **مخف** بالف و لک نیز **مخفی** جای لغز
مخف بدان خرقة شده و همه در ان رسیده **مخفی** بالف و کل مرغ و بالف و شبان زدن
و شبان مرغ و در ان و شبان مرغ و در ان جامه موی شده کرون و جوت و در ان
و کشیدن زوال مانده آن تا دراز و بهین شود و بقیه تن رسیدن استین بهم رسیدن
در من بدام من **مصدق** تصدیق کننده چیزی و آینه موافق صدق چیزی باشد **مصدق**
بالف و شرف دال مملد و در است و فشار و بالف و کسرت و در وقت دیدن با و در آورده و کوه
و صدقه ستاننده **مخفی** جای تک **مطلق** از زیند ما کرده شده و روان کرده شده